

Comparative reading of the level of foreign policy analysis in the Middle East from the theories of international relations perspective (With an emphasis on the theory of discourse)

Received: 2020-05-31

Accepted: 2020-09-07

Bahareh sazmand *
Alireza moghaddam **

The purpose of this study is to compare the level of foreign policy analysis in the Middle East from the perspective of international relations theories with an emphasis on discourse theory. In this descriptive-analytical method, we will examine the foundations and propositions of poststructuralist theories, in particular discourse theories, the relationship between discourse and foreign policy analysis and the possibilities of discourse analysis in explaining developments and foreign policy in the Middle East. The results indicate that poststructuralist theories and in particular discourse analysis, with their emphasis on semantic construction, pay attention to the role of semantic, linguistic and discourse factors in the analysis of governments' foreign policy.

Therefore, both theoretically and in explaining the practical and objective developments in the Middle East and the foreign policy of the countries in this region, they provide more opportunities for researchers compared to the mainstream theories of international relations.

Keywords: Discourse Theory, International Relations, Foreign Policy, Middle East, International Politics.

* Associate Professor of Regional Studies, University of Tehran, Iran, (Corresponding Author), (bsazmand@ut.ac.ir).

** Ph.d. Student in Middle East Studies, University of Tehran, Iran, (alir.mogh@gmail.com).



بازخوانی مقایسه‌ای سطح تحلیل سیاست خارجی در خاورمیانه از منظر نظریه‌های روابط بین‌الملل

تاریخ دریافت: ۹۹/۳/۱۱

تاریخ تأیید: ۹۹/۶/۱۷

بهاره سازمند *

علیرضا مقدم دیمه **

بازخوانی مقایسه‌ای سطح تحلیل سیاست خارجی در خاورمیانه...

هدف این پژوهش بررسی مقایسه‌ای سطح تحلیل سیاست خارجی در خاورمیانه از منظر نظریه‌های روابط بین‌الملل با تأکید بر نظریه‌ی گفتمان است. در این راستا با روش توصیفی-تحلیلی، مبانی و گزاره‌های نظریه‌های پساساختارگرایانه و به‌صورت خاص نظریات گفتمانی، نسبت میان گفتمان و تحلیل سیاست خارجی و امکانات تحلیل گفتمان در توضیح تحولات و سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه را بررسی خواهیم کرد. نتایج حاکی از آن است که نظریه‌های پساساختارگرا و به‌صورت خاص تحلیل گفتمان، با تأکیدی که بر ساخت معنایی واقعیت دارند، در تحلیل سیاست خارجی دولت‌ها به نقش عوامل معنایی، زبانی و گفتمانی توجه می‌کنند؛ لذا چه به‌لحاظ نظری و چه در توضیح تحولات عملی و عینی خاورمیانه و سیاست خارجی کشورهای این منطقه، در مقایسه با نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل، امکانات بیش‌تری را در اختیار پژوهش‌گران قرار می‌دهند.

کلیدواژه‌ها: نظریه‌ی گفتمان، روابط بین‌الملل، سیاست خارجی، خاورمیانه، سیاست بین‌الملل.

* دانشیار، مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران، ایران (نویسنده‌ی مسؤول) (bsazmand@ut.ac.ir).

** دانشجوی دکتری مطالعات خاورمیانه، دانشگاه تهران، ایران (alir.mogh@gmail.com).

نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل در چند دهه‌ی گذشته، برای توصیف، تبیین و پیش‌بینی هرچه‌بهتر تحولات عملی نظام بین‌الملل، مطرح و مورد توجه قرار گرفته‌اند. این نظریه‌ها را می‌توان با معیارهای مختلفی دسته‌بندی کرد. از جمله می‌توان این نظریه‌ها را به‌لحاظ مباحث فرانظری؛ هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و مباحث نظری روابط بین‌الملل تقسیم‌بندی کرد. نظریه‌های روابط بین‌الملل به‌لحاظ هستی‌شناختی به نظریه‌های مادی‌گرایانه و نظریه‌های معناگرایانه، به‌لحاظ معرفت‌شناختی به نظریه‌های تبیینی و نظریه‌های تکوینی، و به‌لحاظ مباحث نظری و محتوایی به نظریه‌های جریان اصلی و نظریه‌های منتقد جریان اصلی (نظریه‌های انتقادی) تقسیم می‌شوند.

نظریه‌های مادی‌گرایانه / تبیینی / جریان اصلی، شامل مجموعه‌ی نظریات رئالیستی و لیبرالیستی روابط بین‌الملل هستند که در بعد مباحث فرانظری، به نقش عوامل مادی در شکل‌گیری پدیده‌های اجتماعی توجه می‌کنند و در بعد معرفت‌شناختی، با تکیه‌بر روش تجربی، درصدد کشف و توضیح رابطه‌ی علی بین پدیده‌های بین‌المللی هستند. در مباحث نظری روابط بین‌الملل، آنارشیک‌بودن نظام بین‌الملل را مورد تاکید قرار می‌دهند؛ هویت و منافع دولت‌ها را به‌عنوان بازیگران خردمند، ثابت و لایتغیر در نظر می‌گیرند و بر همین اساس به‌جای تمرکز بر امکان تغییر در روابط بین‌الملل، بر حفظ وضع موجود تاکید دارند و آن را عرصه‌ی تکرار و نه تغییر می‌شمرند.

در مقابل، نظریه‌های معناگرایانه / تکوینی / انتقادی، شامل مجموعه‌ای از نظریات انتقادی، جامعه‌شناسی تاریخی، جامعه‌ی بین‌الملل (مکتب انگلیسی)، فمینیستی، سازه‌انگار و پساساختارگرا هستند که در مباحث فرانظری، به‌لحاظ هستی‌شناختی به تاثیر عوامل معنایی در پدیدارشدن موجودیت‌های اجتماعی توجه می‌کنند. در بعد معرفت‌شناختی با نقد روش تجربی و کمی رایج در علوم طبیعی، برپایه‌ی روش‌های کیفی درصدد توضیح چگونگی برساخته‌شدن روابط بین‌الملل به شکل کنونی هستند و ضمن ناکافی‌دانستن تبیین علی، هدف نظریه را توضیح چگونگی تکوین و طبیعی‌شدن نظم موجود بین‌المللی می‌دانند. این نظریه‌ها در مباحث نظری روابط بین‌الملل، هویت و منافع بازیگران را نه ثابت و لایتغیر، بلکه شکل‌گیری هویت کنش‌گران را امری تعاملی و برساخته‌ی روابط و تعاملات میان آن‌ها می‌دانند؛ براین‌اساس، منافع کنش‌گران را نیز تحت تاثیر آن در نظر می‌گیرند و امکان تغییر نظام موجود و ساختارهای قدرت و سلطه‌ی حاکم بر آن را بررسی



می‌کنند؛ چراکه چنین کاری را یک موضوع ممکن و محتمل می‌انگارند. البته نظریه‌های معناگرایانه/ تکوینی/ انتقادی به یک‌میزان از ویژگی‌های مورد اشاره برخوردار نیستند. سازه‌انگاری با وجود شباهت‌هایش به این دسته از نظریات، اما به‌عنوان محصول مناظره‌ی چهارم نظریه‌های روابط بین‌الملل در دهه‌ی ۱۹۸۰، به‌لحاظ مباحث فرافرنزی در میانه‌ی مباحث طیف طبیعت‌گرایان/ اثبات‌گرایان از یک‌سو، و پس‌اساختارگرایان از سوی دیگر؛ و در مباحث محتوایی در «میانه»ی دو جریان نواقع‌گرایی و لیبرالیسم قرار دارند (مشیرزاده، ۱۳۸۸، ص. ۳۲۳).

تحولات منطقه‌ی خاورمیانه به‌ویژه از ۱۹۹۰ به‌این‌سو در مقایسه با تحولات سایر مناطق جهان به‌گونه‌ای بوده است که توجه تحلیل‌گران را برای توضیح و تبیین این تحولات به خود جلب کرده است. براین‌اساس برخی متخصصان کوشیده‌اند به نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل، شامل نظریه‌های رئالیستی و لیبرالیستی پناه ببرند و در سایه‌ی امکانات آن‌ها این تحولات را توضیح دهند. این در حالی است که در میان نظریات روابط بین‌الملل در دو دهه‌ی اخیر، دسته‌ی دیگری از نظریات نیز جای خود را باز کرده‌اند. در حوزه‌ی تحولات خاورمیانه، با وجود مشکلات و نارسایی‌های نظری و عملی پیش‌آمده بر سر راه نظریه‌های جریان اصلی، به‌نظر می‌رسد نظریه‌های معنایی، از جمله پس‌اساختارگرایی، از طریق عطف توجه به موضوعاتی مانند: فرهنگ، هویت و گفتمان، امکاناتی را برای فهم و توضیح این تحولات و هم‌چنین رفتار سیاست خارجی دولت‌ها فراهم کرده‌اند که شایسته‌ی توجه و دقت‌اند. با توجه به این‌که از میان رویکردهای موجود در مباحث پس‌اساختارگرایان، نظریه‌ی گفتمان و کاربرد آن در تحلیل سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه مطمح نظر این مقاله است، این پرسش مطرح می‌شود که: از میان رویکردهای نظری روابط بین‌الملل، کدام‌یک در توضیح تحولات خاورمیانه مفیدترند؟ نظریه‌های معنایی روابط بین‌الملل، به‌ویژه نظریه‌های گفتمانی چگونه می‌توانند در تحلیل سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه تاثیرگذار باشند؟ در پاسخ به این سوال، ابتدا مروری خواهیم داشت بر مبانی و گزاره‌های نظریه‌های پس‌اساختارگرایانه و به‌صورت خاص، نظریات گفتمانی؛ سپس در ادامه، نسبت میان گفتمان و تحلیل سیاست خارجی را بررسی خواهیم کرد و در نهایت به امکانات تحلیل گفتمان در توضیح تحولات و سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه خواهیم پرداخت.





۱. بازگشت سطح تحلیل سیاست خارجی به دیسیپلین روابط بین‌الملل

تحلیل سیاست خارجی پس از چند دهه حاشیه‌نشینی، در دو دهه‌ی اخیر بار دیگر مورد توجه پژوهش‌گران مطالعات منطقه‌ای و روابط بین‌الملل قرار گرفته است. تحلیل سیاست خارجی، همان‌گونه که از نام آن برمی‌آید، برخلاف نگرش‌های کلان به روابط بین‌الملل، توجه خود را معطوف به کنش دولت‌ها در روابط بین‌الملل می‌سازد. تحلیل سیاست خارجی عبارت است از تجزیه و تحلیل فرایندهای چندلایه و پیچیده، شامل اهدافی که حکومت‌ها در روابطشان با سایر حکومت‌ها دنبال می‌کنند و هم‌چنین انتخاب ابزار برای رسیدن به این اهداف (Kubalkova, ۲۰۰۱، ص. ۱۷).

حوزه‌ی تحلیل سیاست خارجی را معمولاً یکی از شاخه‌های دانش روابط بین‌الملل یا مطالعات بین‌الملل می‌دانند که سیاست خارجی دولت‌ها را کانون توجه خود قرار می‌دهد. *والری هادسن* معتقد است: «با بررسی تاریخ، گستره‌ی مفهومی و روندهای اخیر در مطالعه‌ی سیاست خارجی روشن می‌شود که این حوزه‌ی فرعی [مطالعاتی] بهترین پیوند مفهومی را با زمینه‌ی تجربی فراهم می‌سازد که کل نظریه‌ی روابط بین‌الملل مبتنی بر آن است» (Hudson, ۲۰۰۲، ص. ۱). این زمینه عبارت است از تصمیم‌گیرندگان انسانی. این‌که چرا و چگونه دولت‌ها در روابط خود با یک‌دیگر به شکل خاصی رفتار می‌کنند، به‌صورت طبیعی واجد اهمیت فراوانی است (مشیرزاده، ۱۳۹۳، ص. ۵۱).

تا دهه‌ی ۱۹۹۰ فرض غالب این بود که حوزه‌ی سیاست بین‌الملل به‌دلیل درهم‌تنیده‌شدن با مساله‌ی قدرت و جنگ یا رقابت تسلیحاتی، حوزه‌ای سخت بوده و نمی‌توان نظریه‌های اجتماعی مرتبط با مقولات فرهنگی، تعامل انسانی و اجتماعی را در این حوزه به‌کار گرفت (Wendt, ۱۹۹۹، ص. ۱)؛ اما چرخش زبان‌شناختی در علوم اجتماعی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی مقدمات این کار را فراهم کرد. حدود سه دهه زمان لازم بود تا نظریه‌های اجتماعی در سیاست بین‌الملل در توضیح تحولات روابط بین‌الملل از یک‌سو، و رفتار دولت‌ها از سوی دیگر به‌کار گرفته شوند. اغلب نظریه‌ها و رویکردهای جدید به‌ویژه سازه‌انگاری و پساساختارگرایی به‌طور خاص در قالب نظریه‌ی گفتمان در دهه‌ی ۱۹۹۰م رشد کرده‌اند (قهرمان‌پور، ۱۳۹۴، ص. ۳۱).

۲. قابلیت‌های سطح تحلیل گفتمانی در سیاست خارجی

۲.۱. چستی تحلیل گفتمانی

تحلیل گفتمان، مجموعه‌ای از رویکردهای میان‌رشته‌ای است که می‌توان از آن در انواع



3

بازخوانی

مقیاسه‌ای

سطح تحلیل

سیاست

خارجی

در خاور میانه...

گوناگون مطالعه‌ها و برای کندوکاو در قلمروهای اجتماعی استفاده کرد. هیچ اجماع روشنی درباره‌ی چپستی گفتمان‌ها و نحوه‌ی عملکرد و تحلیل آن‌ها وجود ندارد. هر دیدگاهی پیشنهادهای خود را عرضه می‌کند و تا حدودی نیز بر سر گفتمان و تحلیل گفتمان به‌شمار آوردن تعاریف خود، با دیگر دیدگاه‌ها رقابت دارد. گفتمان به‌صورت مقدماتی به شیوه‌ای خاص برای سخن گفتن درباره‌ی جهان و فهم آن تعریف شده است (بورگسن و فیلیپس، ۱۳۹۲، صص. ۱۷-۱۸). دیوید هوارث گفتمان را نظامی از اعمال معنادار که به سوژه و ابژه هویت می‌بخشد، تعریف کرده است (حقیقت، ۱۳۹۴، ص. ۴۶۹). تعریف ون دایک که مورد توجه گفتمان‌کاوان انتقادی است، گفتمان را هم‌چون پدیده‌ای توصیف می‌کند که سه جنبه‌ی اصلی دارد: کاربرد زبان، شناخت و تعامل در زمینه‌های اجتماعی- فرهنگی. مطالعات گفتمان بین جنبه‌های مزبور ارتباط برقرار می‌کند و بدین‌وسیله توضیح می‌دهد که زبان توسط چه کسی، چرا و چگونه مورد استفاده قرار گرفته است (ون دایک، ۱۳۸۲، صص. ۷۱-۷۰ و ۱۶-۱۸). به‌طور کلی نقطه‌ی شروع رویکردهای تحلیل گفتمان این است که شیوه‌ی سخن گفتن ما درباره‌ی جهان، هویت‌ها و روابط اجتماعی، آن‌ها را به شکلی خنثی بازتاب نمی‌دهد، بلکه نقشی فعال در ایجاد و تغییرشان دارد (بورگسن و فیلیپس، ۱۳۹۲، ص. ۱۸).

نظریه‌ی تحلیل گفتمان بی‌آن‌که وجود واقعیت را نفی کند، بر آن است که گفتمان‌ها با معنادار کردن اشیا و پدیده‌ها، امکان فهم و شناخت را فراهم می‌کنند. براین‌اساس، هویت‌ها و روابط اجتماعی نیز محصول زبان و گفتمان‌ها هستند؛ لذا تغییر گفتمان، تغییر در جهان اجتماعی را به‌همراه خواهد داشت. بدین‌ترتیب، مخاصمات گفتمانی، به تغییر و بازتولید واقعیت اجتماعی منجر می‌شود (حسینی‌زاده، ۱۳۸۳، ص. ۱۸۲). واقعیات مورد بحث و بررسی در سیاست خارجی، خود برساخته‌ی گفتمان‌ها هستند و برای این‌که این واقعیات به‌لحاظ سیاسی برجسته شده و توان تاثیرگذاری بر تولید و بازتولید گفتمان سیاست خارجی را بیابند، باید توسط افراد، رسانه و نهادها جمع‌آوری و منتشر شوند. هدف پسا‌ساختارگرایی، مطالعه‌ی تجربی و ساختاری شیوه‌های شکل‌گیری واقعیات و چگونگی تاثیرگذاری آن‌ها بر مباحث سیاست خارجی است (Hansen، ۲۰۰۶، ص. ۲۸).

ویژگی منحصر به فرد تحلیل گفتمانی - به‌قول میشل فوکو - آن است که ماهیت امور مورد بررسی، از پیش تعیین نمی‌شود و پیشینی نیست؛ بلکه توأم با همان صورت‌بندی‌های گفتمانی پا به عرصه‌ی حیات می‌گذارد که امکان صحبت درباره‌ی آن‌ها



را فراهم آورده‌اند. بدین ترتیب، تحلیل گفتمانی با اجتناب از پیش‌داوری (مانند ساختارگرایی) و نفی نگرش تک‌بعدی (هم‌چون اراده‌گرایی) می‌کوشد تا با ایجاد رابطه‌ی متقابل میان متن و زمینه، به فهمی روشن و کامل‌تر از واقعیت دست یازد. این نظریه «اگرچه به هرگونه کلیت و تمامیت از سر تردید می‌نگرد، اما عناصر مجزا را صرفاً در روابطشان با یک‌دیگر به تحلیل می‌کشد» (تاجیک، ۱۳۷۹، صص. ۱۵-۱۶). اگرچه به علت سیالیت گفتمان‌ها در بستر اجتماعی، تفکیک شفاف میان متن و زمینه در بسیاری از موارد امکان‌پذیر نیست.

به‌عبارت‌دیگر، ایده‌ی کلی نظریه‌ی گفتمان به‌صورت خلاصه این است که پدیده‌های اجتماعی هرگز تام و تمام نیستند. معانی هیچ‌گاه نمی‌توانند برای همیشه تثبیت شوند و این امر، راه را برای کشمکش‌های همیشگی اجتماعی بر سر تعاریف جامعه و هویت باز می‌گذارد که خود تأثیرات اجتماعی به‌همراه دارد (یورگسن و فیلیپس، ۱۳۹۲، صص. ۵۳-۵۴). به‌عبارت‌دیگر، پس‌اساختارگرایی و نیز تحلیل گفتمان در پی چگونگی ساخته‌شدن معنا است. معانی در درون گفتمان‌ها شکل می‌گیرند. در درون گفتمان است که معنا کم‌وبیش تثبیت می‌شود. در رویکرد تحلیل گفتمان انتزاعی که شامل نظریه‌ی گفتمان لاکلا و موف می‌شود، فضای اجتماعی و حتی جهان مادی، سرشتی گفتمانی دارد.

۲.۲. تحلیل گفتمانی سیاست خارجی

تحلیل‌های گفتمانی از زاویه‌ی توجه به چگونگی ساخته‌شدن معنا و شکل‌گیری آن در درون گفتمان‌ها، می‌توانند در تحلیل سیاست خارجی به‌کار پژوهش‌گران این حوزه بیایند و چگونگی امکان‌پذیری نگرش‌ها و جهت‌گیری‌های خاص در یک موضوع در سیاست خارجی یک کشور را توضیح دهند. بدین ترتیب می‌توان گفت، حوزه‌ی تحلیل سیاست خارجی برخلاف نظریه‌های غالب در روابط بین‌الملل، در توضیح سیاست خارجی دولت‌ها بیش‌تر بر داخل جوامع تأکید دارد. چگونگی معنادرین جهان بیرونی است که می‌تواند تصمیمات و جهت‌گیری‌های خاص سیاست خارجی یک دولت در یک موضوع را قابل فهم سازد. درواقع، تصمیم‌گیرندگان سیاسی نیز درون ساختارهای گفتمانی عمل می‌کنند و بدین ترتیب به دنیای واقعی معنا بخشیده و واقعیت را خلق می‌کنند (Shapiro، ۱۹۸۸، ص. ۱۰۰ به نقل از: Doty، ۱۹۹۳، ص. ۳۰۲).

پس‌اساختارگرایی و تحلیل گفتمان در تحلیل سیاست خارجی بیش از هر چیز بر گفتمان سیاست خارجی، نقش آن در شکل‌دادن به هویت، چگونگی برساختن خود و

دیگری از طریق سیاست خارجی و بر ساخته شدن کارگزاران و کنش‌گران تاکید دارد. فرض تحلیل گفتمان این است که سیاست خارجی متکی بر بازنمایی است و این بازنمایی در قالب زبان بیان می‌شود. در نتیجه پژوهش‌گران در چارچوب این رویکرد به متون عمومی توجه می‌کنند؛ به خصوص متونی که در دفاع از تصمیمات اتخاذ شده در سیاست خارجی تولید می‌شوند. تحلیل پساساختارگرایانه‌ی گفتمان سیاست خارجی مستلزم شناخت جزئیات زمینه‌ی سیاسی و گفتمانی سیاست خارجی است تا رابطه‌ی میان متون فعلی و گذشته مشخص شود و نشان داده شود که چگونه برخی بازنمایی‌ها آن چنان تثبیت شده‌اند که طبیعی می‌نمایند (Hansen, 2012, ص. 106).

در تحلیل گفتمانی سیاست خارجی، آن چه در واقع با آن در تصمیم‌گیری سروکار داریم، افراد و کنش‌گران انسانی هستند. جهان همان است که این کنش‌گران «می‌بینند». آن‌ها هستند که وضعیت را تعریف می‌کنند. پس اصل، معنایی است که آن‌ها به هر موقعیتی می‌دهند. آن‌ها نخستین کسانی هستند که در رشته‌ی روابط بین‌الملل «این گزاره را مطرح می‌کنند که انگاره‌ها به منافع قوام می‌بخشند و منافع، مفروضاتی عینی نیستند (Houghton, 2007, ص. 31). این به معنای توجه به عوامل معنایی و زبانی و ادراکی در تصمیم‌گیری است که مورد توجه تحلیل گفتمان نیز هست: «سیاست خارجی چیزی است که دولت‌ها می‌سازند» (مشیرزاده، 1393، ص. 66).

براین مبنای تحلیل سیاست خارجی بر اساس نظریه‌ی گفتمان، به معنای توجه به عوامل معنایی و گفتمانی شکل‌گیری سیاست خارجی است. بر اساس این که تصمیم‌گیران سیاست خارجی یک دولت در چه گفتمانی قرار گرفته باشند و جهان یا یک موضوع خاص را چگونه ببینند، معنایی که به آن موضوع خاص داده می‌شود، تغییر می‌کند. هر تلقی و برداشتی از واقعیت، شکلی خاص از سیاست و جهت‌گیری‌ها را در سیاست خارجی ممکن می‌کند. به عنوان مثال، در بحران سوریه، تازمانی که این بحران در درون مرزهای خاورمیانه جریان داشت، صرفاً با عنوان «بحران سوریه» برای کشورهای غربی معنا می‌شد، اما بعد از آن که مساله‌ی مهاجرت‌ها از سوریه به سوی غرب مطرح شد و تهدیدهای امنیتی آن مورد توجه تصمیم‌گیران دولت‌های اروپایی قرار گرفت، بحران سوریه به «بحران امنیتی» برای غرب تبدیل گردید و اقدامات برای محدود کردن آن آغاز شد.





تصمیم‌گیران آن‌ها نسبت به پدیده‌هایی چون دولت-ملت، منافع ملی و نظام بین‌الملل می‌توان پرداخت. این فهم‌های متفاوت نسبت به مفاهیم را می‌توان در گفتمان‌ها دنبال کرد. به عبارت دیگر، برای فهم سیاست‌های خارجی متفاوت در قبال موضوع‌های یکسان، باید به دنبال چارچوب‌های معنایی و گفتمانی رفت که در درون آن‌ها، اهداف و منافع و محتوای سیاست خارجی دولت‌ها شکل می‌گیرند. به عنوان مثال، سیاست خارجی ایران و عربستان در قبال بحران سوریه را می‌توان بر مبنای گفتمان‌هایی که به این سیاست‌ها شکل می‌دهند، مورد تحلیل گفتمانی قرار داد.

۳. کنش معطوف به معنا در خاورمیانه

۳.۱. ضعف بنیادین نظریه‌های جریان اصلی در فهم تحولات خاورمیانه

خاورمیانه و تحولات گوناگون آن از مهم‌ترین موضوعاتی است که مورد توجه پژوهش‌گران و تحلیل‌گران مطالعات منطقه‌ای و روابط بین‌الملل بوده است؛ اما به دلیل غلبه‌ی جریان اصلی روابط بین‌الملل، بیش‌تر این تحلیل‌ها درون‌مایه‌ی اثبات‌گرایانه دارند (حاجی یوسفی و ذاکری، ۱۳۹۶، صص. ۸۷-۸۸). این در حالی است که به نظر می‌رسد نگرش کلی رایج میان پژوهشگران در خاورمیانه، اهمیت عناصر ذهنی و معنایی است (مقدم دیمه، ۱۳۹۱، ص. ۴۵). اما نظریه‌های جریان اصلی، ابعاد غیرمادی تحولات خاورمیانه هم‌چون هویت و فرهنگ را نادیده می‌گیرند؛ نظریه‌های پساساختارگرا و به‌صورت مشخص، نظریه‌ی تحلیل گفتمان اما بر اهمیت هویت و عناصر زبانی و گفتمانی در تحولات این منطقه تاکید می‌کنند. پیش از پرداختن به توان توضیح‌دهندگی نظریه‌ی تحلیل گفتمان برای تبیین دگرگونی‌ها و تغییرات منطقه‌ی خاورمیانه، ابتدا به‌صورت مختصر، نگرشی انتقادی به امکانات نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل در تحلیل تحولات این منطقه ضروری به نظر می‌رسد.

علاوه‌بر محدودیت‌های نظری مورد اشاره، توضیح و تبیین تحولات خاورمیانه و رفتار دولت‌های این منطقه به‌لحاظ عملی، مبتنی بر نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل نیز با دشواری‌هایی مواجه است و در مواردی نمی‌توانند این تحولات را آن‌گونه که لازم است توضیح دهند. از جمله می‌توان به اتحاد استراتژیک آمریکا و اسرائیل اشاره کرد؛ این‌که چرا قدرت بزرگی چون آمریکا به‌خاطر دولت کوچکی مثل اسرائیل، رودرروی متحدان عرب خود ایستاده و با وتوی قطعنامه‌های ضداسرائیلی در شورای امنیت سازمان ملل، اعتبار خود را خدشه‌دار می‌کند؟ یا مسائل دیگری مانند این‌که چرا دولت جمهوری اسلامی

ایران چند دهه پس از انقلاب هم‌چنان در سیاست خارجی مواضع انقلابی آرمان‌گرایانه را تعقیب می‌کند؟ چرا با وجود ثابت‌ماندن عوامل سیاسی و اقتصادی، ایران پس از انقلاب اسلامی، روابط خود را با اسرائیل قطع کرده است؟ چرا پس از انقلاب اسلامی، روابط ایران با آمریکا علی‌رغم داشتن منافع مشترک مادی ژئوپلیتیک و اقتصادی، شکل خصمانه به‌خود گرفته است؟ (قهرمان‌پور، ۱۳۹۴، ص. ۲۹) چرا با وجود این‌که ایران و ترکیه از چند قرن پیش، رقیب ایدئولوژیک و ژئوپولیتیک منطقه‌ای بوده‌اند، اما با ثبات‌ترین مرزها را در خاورمیانه دارند؟ چرا با وجود محدودیت‌های ساختاری نظام بین‌الملل، دولت عراق در دوره‌ی صدام اقدام به جاه‌طلبی‌هایی مانند اشغال کویت می‌کند؟ مثال‌هایی از این دست به‌قدری زیادند که نمی‌توان آن‌ها را استثنا دانست و نادیده گرفت.

با وجود دشواری‌های مورد اشاره در کاربست نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل در تبیین تحولات خاورمیانه، اما هم‌چنان از ظرفیت این نظریات برای تحلیل رفتار دولت‌های خاورمیانه استفاده می‌شود. شاید بتوان مهم‌ترین دلایل این استفاده را این‌گونه برشمرد:

ناسیونالیسم عربی و بر ساخته‌های تاریخی استعمارگرایی به‌جامانده از دوران پس از جنگ جهانی دوم، مفاهیم اغلب رئالیستی هم‌چون پویایی‌های نظام بین‌الملل، توازن قدرت، موازنه‌ی تهدید و بازدارندگی، مداخله‌ی قدرت‌های خارجی در منطقه به‌منظور بهره‌برداری‌های اقتصادی و استراتژیک، وجود رژیم‌های اقتدارگرای حاکم و فقدان نظام‌های دموکراتیک، عدم کارآمدی نهادهای قانونی و عدم توسعه‌ی اقتصادی متوازن و نرخ کند رشد (حاجی یوسفی و ذاکری، ۱۳۹۶، صص. ۸۷-۸۸).

نظریه‌های جریان اصلی شامل رئالیسم و لیبرالیسم، به‌لحاظ هستی‌شناختی، با تمرکز بر متغیرهای مادی و عینی در تبیین رفتار دولت‌ها و تحولات نظام بین‌الملل از جمله در منطقه‌ی خاورمیانه، دولت‌ها را بازیگران خردمندی تصور می‌کنند که منافع خود را براساس بیشینه‌کردن قدرت خود و یا کسب بیش‌ترین منافع اقتصادی در محیط آنارشیک بین‌المللی تعریف می‌کنند؛ براین اساس، هویت دولت‌ها را امری از پیش تعیین شده و لایتغیر در نظر می‌گیرند و چندان تفاوتی میان رفتار دولت‌ها در مناطق مختلف قائل نیستند. زیرا براساس تعریف مادی‌گرایانه از منافع در نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل، جای چندان برای توجه به متغیرهای غیرمادی و ذهنی مانند فرهنگ و هویت و تاثیر آن بر رفتار دولت‌ها باقی نمی‌ماند. درحالی‌که دست‌کم در منطقه‌ی خاورمیانه روابط بسیاری از





کشورها با یکدیگر وجوه هویتی، معنایی و گفتمانی دارد. از جمله روابط میان ایران و سوریه؛ روابط عربستان با کشورهای ایران، مصر، قطر، بحرین، امارات و یمن. از سوی دیگر، توجه نظریه‌های جریان اصلی به‌ویژه نظریه‌های رئالیستی و نورئالیستی به دولت-ملت در حالی است که روند دولت-ملت‌سازی در منطقه‌ی خاورمیانه مواجه با دشواری‌ها و ناهمگونی‌هایی بوده است. در این منطقه از یک سو دولت‌های کهن و تمدنی مانند ایران، ترکیه و مصر حضور دارند، و در سوی مقابل، دولت‌هایی که در نتیجه‌ی تحولات جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی و توافق‌نامه‌ی سایکس-پیکو متولد شده‌اند و به تعبیر مشهور، بیش از آن که به‌عنوان یک دولت مطرح باشند، قبایل دارای پرچم هستند و هم‌چنان با دشواری‌ها و مشکلات قابل‌توجهی در زمینه‌ی دولت‌سازی مواجه‌اند؛ به‌طوری‌که شاید به‌سختی بتوان عنوان دولت را بر آن‌ها اطلاق کرد. روند ناقص دولت-ملت‌سازی در منطقه‌ی خاورمیانه به‌گونه‌ای است که برخی معتقدند به‌جای مفهوم «امنیت ملی» در خاورمیانه، باید از عبارت‌هایی چون: امنیت دولت، امنیت رژیم و امنیت جامعه استفاده شود (کامل‌السید، ۱۳۸۹، ص. ۹۹).

بدین ترتیب، مهم‌ترین دشواری‌ها و ملاحظات کاربست نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل در تبیین تحولات خاورمیانه را می‌توان عدم توجه به متغیرهای معنایی مانند هویت و فرهنگ با وجود اهمیت آن‌ها در مسائل جاری خاورمیانه و هویت متغیر برخی دولت‌های خاورمیانه، مشکلات روند دولت-ملت‌سازی در خاورمیانه و وجود ناهمگونی‌های ساخت دولت ملی در میان دولت‌های خاورمیانه، درهم‌تنیدگی امنیت و نظام با امنیت حاکمان و عدم امکان طرح مفهوم «امنیت ملی» در خصوص برخی کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه و هم‌چنین مسائل عملی موجود در خاورمیانه (مانند رابطه‌ی اسرائیل و آمریکا، رابطه‌ی ایران و اسرائیل، رابطه‌ی ایران و ترکیه، رابطه‌ی ایران و آمریکا، روند متفاوت رابطه‌ی ایران و عمان در مقایسه با رابطه‌ی ایران و سایر کشورهای خلیج فارس و مسائلی شبیه آن‌ها) دانست. وجود چنین نارسایی‌هایی، زمینه‌ساز عطف توجه به نظریاتی می‌شود که به عوامل معنایی و زبانی هم‌چون هویت و فرهنگ و تاثیر آن بر رفتار کنش‌گران توجه می‌کنند.

۳،۲. درک معنایی تحولات خاورمیانه

ریموند هینه بوش (۱۳۸۶) با تاکید بر اهمیت هویت و متغیرهای معنایی در درک تحولات منطقه‌ی خاورمیانه معتقد است، کسب هویت برای ایجاد نظم هنجاری مطلوب در سیستم

عربی یا اسلامی با وام گرفتن از پان عربیسم یا پان اسلامیسیم، روابط بین‌الملل خاورمیانه‌ای را تحت تاثیر قرار داده است. وی در کتاب *روابط بین‌المللی کشورهای خاورمیانه*، افول جریان پان عربیسم و ظهور اسلام و دست‌یابی آن به موقعیتی فراملی را ترسیم می‌کند (ص. ۶۳۸). علاوه بر این به نظر می‌رسد ارتباط میان مذهب و سیاست در خاورمیانه، متغیری است که در شکل گرفتن هویت دولت‌های این منطقه و به دنبال آن، جهت‌گیری‌های سیاست خارجی آن‌ها باید مورد توجه قرار گیرد. وجود تنوعات و گروه‌های قومی - مذهبی در خاورمیانه و هویت‌خواهی آن‌ها و تاثیر آن بر تحولات داخلی و در ادامه بر سیاست خارجی دولت‌های این منطقه، با توجه به پراکندگی برخی گروه‌های قومی - مذهبی تجزیه شده در چند کشور خاورمیانه نیز می‌تواند از دیگر دلایل توجه به متغیرهای معنایی و هویتی در تحلیل رفتار دولت‌های این منطقه باشد (حق‌پناه، ۱۳۹۰، ص. ۹۲).

بازنت و تلهامی هم در کتاب هویت و سیاست خارجی خاورمیانه (۲۰۰۲)، با اشاره به سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه معتقدند که این تاثیرگذاری هویت در پنج زمینه خود را نشان می‌دهد: هویت به مثابه پشتیبان، شکل دهنده به آنچه ممکن و مشروع است، تاثیرگذاری بر اولویت‌ها، موثر بر هزینه‌ی اعمال سیاست‌ها و تعیین کننده‌ی پیامدها و نتایج سیاست‌ها (Telhami و Barnett، ۲۰۰۲، صص. ۱۵-۲۲).

براین اساس می‌توان گفت نظریه‌های معنایی که از دهه‌ی ۱۹۹۰ اهمیت پیدا کرده‌اند، در تحلیل تحولات خاورمیانه نیز مورد استفاده قرار گرفته‌اند و افق‌های جدیدی را در فهم بهتر مسائل این منطقه به وجود آورده‌اند. از جمله‌ی این نظریات، دیدگاه پسا ساختارگرایی مانند لاکلا و موف است که در چارچوب نظریه‌ی تحلیل گفتمان، مفاهیمی مانند هویت و منافع در درون گفتمان معنا می‌شوند. بدین ترتیب، به‌اتکای امکانات نظری‌ای که در درون خود دارند، می‌توانند در توضیح و تحلیل سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه به کار گرفته شوند. به عبارت دیگر، علاوه بر ضرورت‌های نظری مورد اشاره برای عطف توجه به استفاده از نظریه‌های معنایی - و به صورت خاص نظریه‌های گفتمانی - در تحلیل تحولات خاورمیانه و پویایی‌های آن، نمونه‌های عینی و عملی تحولات این منطقه، به کارگیری نظریات مذکور را تایید و تصدیق می‌کند.

مثلاً، رفتار حکومت عراق در دوره‌ی صدام و ماجراجویی‌های آن با وجود محدودیت‌های ساختاری نظام بین‌الملل و قدرت محدود آن کشور را، مولفه‌هایی هم‌چون: توجه به تعریف دگرهای مختلف توسط منابع متعدد هویت مسلط، الزام‌آوردن هنجارهای



ناشی از آن‌ها و واداشته شدن حکومت عراق به حفظ هویت مسلط و بازتولید آن می‌تواند توضیح دهد. دولت سوریه نیز تحت تاثیر گفتمان عرب‌گرایی سکولار، دگرهای هویتی مانند اعراب محافظه‌کار، اسرائیل، عراق بعثی و تا حدی کم‌تر سنی‌ها و لبنان و اردن برای خود تعریف کرده و بسته به شرایط، با این دگرهای هویتی مقابله می‌کند. مخالفت با سیاست دولت‌های عربی محافظه‌کار، نظیر عربستان و اردن و مصر در منطقه، رقابت با عراق در شامات، جنگ با اسرائیل برای بازپس گرفتن تپه‌های اشغالی جولان و سپس روی آوردن به صلح سرد، کشتار سنی‌ها در دهه‌ی ۱۹۸۰م، مداخله‌ی نظامی و سیاسی و اطلاعاتی در لبنان و سرانجام طرح ادعاهای ارضی در مورد اردن را می‌توان جلوه‌هایی از تاثیرگذاری گفتمان حاکم بر سیاست خارجی سوریه دانست (قهرمان‌پور، ۱۳۹۴، ص. ۱۵۴).

علاوه بر موارد مذکور، تغییر هویت مصر، متأثر از تغییر گفتمان حاکم بر دولت مصر از گفتمان پان‌عربیستی به گفتمان ملی‌گرایانه، از مهم‌ترین عوامل موثر در صلح با اسرائیل و انعقاد معاهدات کمپ دیوید بوده است (مقدم دیمه، ۱۳۹۲). سیاست ترکیه در دهه‌ی ۱۹۷۰ و ۱۹۹۰ میلادی که به شدت با مسائل هویتی و گفتمانی گره خورد، سیاست خارجی آن را هم تحت تاثیر قرار داد. در مورد اسرائیل و رفتار سیاست خارجی آن نیز کم‌وبیش با چنین وضعی مواجهیم. هویت صهیونیستی، مسلمانان، اعراب، فلسطینی‌ها و تا حدی مسیحیان و فعالان ضد اشغال‌گری، اسرائیل را به عنوان دگرهای هویتی خود تعریف کرده‌اند و از ابتدا با این فرض بنیادین شکل گرفته‌اند که در منطقه‌ی خاورمیانه هیچ دولتی متحد نزدیک اسرائیل نبوده و اغلب دولت‌ها، خواهان نابودی هویت صهیونیستی‌اند (قهرمان‌پور، ۱۳۹۴، ص. ۲۶).

بدین ترتیب می‌توان گفت که از یک سو با توجه به دشواری‌ها و محدودیت‌های نظری و عملی به کارگیری نظریات جریان اصلی روابط بین‌الملل در توضیح تحولات منطقه‌ی خاورمیانه و جهت‌گیری دولت‌های آن، و از سوی دیگر عطف توجه نظریه‌های معنایی روابط بین‌الملل به متغیرهای تاثیرگذاری مانند فرهنگ، هویت و ارزش‌ها برای توضیح رفتار دولت‌های خاورمیانه به لحاظ نظری، دسته‌ی اخیر از جمله نظریه‌های پسا ساختارگرا مانند نظریه‌ی گفتمان، می‌توانند در توضیح رفتارهای دولت‌های منطقه‌ی خاورمیانه کارآمد و موثر باشند. طرح نظریه‌ها و چارچوب‌هایی که بتوانند مسائل و زوایای دیگری از تحولات را به ما نشان دهند، لزوماً به معنای بی‌اعتباری چارچوب‌های پیشین نیست. آن‌چه اهمیت دارد، مفید و کارآمد بودن چارچوب‌ها و نظریاتی است که می‌توانند به درک بهتر و کامل‌تر تحولات منطقه‌ی خاورمیانه و رفتار دولت‌ها با یک‌دیگر در این منطقه کمک کنند.

هم‌چنین، براساس آنچه گفته شد، در منطقه‌ی خاورمیانه به‌لحاظ عینی، مسائل و تحولاتی هم‌چون روابط ایران و عربستان، ایران و ترکیه، روابط عربستان و قطر و بحرین و امارات، رابطه‌ی ایران و اسرائیل و رابطه‌ی ایران و آمریکا وجود دارد که چارچوب‌ها و نظریات جریان اصلی روابط بین‌الملل در تبیین و توضیح آن‌ها توان کم‌تری دارند. در مقابل، نظریه‌ها و چارچوب‌های معنایی مانند سازه‌نگاری و نظریه‌های پسا‌ساختارگرایانه از جمله نظریه‌های گفتمان، با تأکید بر جنبه‌های معنایی و گفتمانی این مسائل، برای توضیح و تحلیل این مسائل مفیدتر و کارآمدتر هستند.

۳,۳. مقاومت به‌مثابه گفتمان معنابخش

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و مسلط‌شدن هنجارهایی مانند «توجه به امت اسلام و دفاع از دارالاسلام»، «اخوت اسلامی»، «تالیف قلوب»، «نفی سبیل»، «جهاد»، «تولی و تبری» و «عدالت‌خواهی، مبارزه با استکبار و حمایت از مظلومان و مستضعفان» که شکل‌دهنده‌ی هویت دولت ایران بوده‌اند، مساله‌ی فلسطین و حمایت از آن در زمره‌ی موضوعات کانونی سیاست خارجی جمهوری اسلامی قرار دارد. تحت تأثیر چنین شرایطی، اسرائیل در منطقه‌ی خاورمیانه یک عامل بیگانه، عامل استعمار غرب و به‌ویژه آمریکا محسوب می‌شود که باید با آن مقابله کرد (مقدم دیمه، ۱۳۹۱، ص. ۷۸). از همین‌رو محور مقاومت، با تأکید بر مساله‌ی فلسطین و مقابله با اسرائیل، در کلام رهبران جمهوری اسلامی مطرح شده، و به‌عنوان یک گفتمان ایجاد گردیده و در شکل‌دهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران موثر واقع شده است.

مراد از محور مقاومت را می‌توان یک ائتلاف ژئوپلتیک، مشتمل بر کنش‌گران دولتی منطقه‌ای شامل ایران، سوریه و عراق پس از صدام؛ و کنش‌گران غیردولتی شامل حزب‌الله لبنان و گروه‌های مقاومت فلسطینی در نظر گرفت. به‌تعبیردیگر، محور مقاومت از یک‌سو دولت‌هایی هستند که از ایران آغاز شده و تا سوریه و لبنان امتداد می‌یابند؛ و از سوی دیگر به گروه‌های مقاومت فلسطینی که معتقد به حقوق ملت فلسطین هستند و با مشروعیت اسرائیل در تقابلند، می‌رسد (نصرالله، ۱۳۹۱، ص. ۲۵).

این گفتمان با عنوان «گفتمان مقاومت» در میان ملت‌های منطقه نیز از جمله لبنان، سوریه، عراق و فلسطین به‌عنوان گفتمان غالب مطرح شده است که با تأثیر از انقلاب اسلامی ایران، از یک‌سو زمینه‌ساز افزایش نفوذ ایران در محیط امنیتی منطقه‌ی خاورمیانه بوده، و از سوی دیگر مناسبات امنیتی را به‌ضرر اسرائیل تغییر داده است (اکبری، ۱۳۸۸، صص. ۱۵۲-۱۵۳). بدین ترتیب،



۳



پس از انقلاب اسلامی، جنبش‌های مقاومت در این کشورها هم‌چون حزب‌الله لبنان، جهاد اسلامی و حماس در فلسطین، متأثر از پیام و آرمان‌های انقلاب اسلامی شکل گرفتند و ضمن عدم قبول مشروعیت اسرائیل، در تقابل با امنیت و موجودیت آن اعلام موضع کردند. درواقع، پس از انقلاب اسلامی ایران، مسأله‌ی فلسطین و عدم مشروعیت اسرائیل، در کانون توجه رهبران ایران و سیاست خارجی آن قرار داشته است.

۳،۳،۱. برداشت هویتی رهبران انقلاب اسلامی از اسرائیل

امام خمینی معتقد بود که صهیونیسم در اسرائیل علیه اسلام توطئه می‌کند؛ مظهر این اسلام، جمهوری اسلامی ایران در نظر گرفته می‌شد. هشدار نسبت به خطر صهیونیسم بین‌الملل برای اسلام و انقلاب اسلامی، اسلام زدایی توسط اسرائیل، دشمنی اسرائیل با اساس اسلام، خطر اسرائیل برای همه‌ی خاورمیانه و سرزمین‌های اسلامی، مقاصد شوم اسرائیل برای حکومت بر کشورهای مسلمین از نیل تا فرات، لامذهب‌بودن صهیونیست‌ها، حمایت استعمارگران از اسرائیل، حمایت آمریکا از شاه و اسرائیل و غیره، همگی نشان‌دهنده‌ی فهم رهبران انقلاب اسلامی از خویش و رفتار مناسبی است که باید انجام بدهند (حاجی یوسفی، ۱۳۸۲، ص. ۳۵).

امام خمینی (۱۳۷۰) اسرائیل را با اساس اسلام دشمن می‌دانست و ضمن هشدار نسبت به «صهیونیسم بین‌الملل»، معتقد بود که آن‌ها تلاش دارند که با فنون مختلف، مستضعفان جهان را به شکست بکشانند (ج ۱۴، ص. ۷۷). ایشان با دردناک‌خواندن تعرض‌های اسرائیل به سرزمین‌های اسلامی، این اقدامات را در راستای اسلام‌زدایی ارزیابی می‌کرد (همان، ج ۱۶، ص. ۵۱۴). هم‌چنین معتقد بود که آمریکا و اسرائیل از آن‌جاکه با اساس اسلام دشمن هستند، برای چپاول مخازن طبیعی عظیم کشورهای اسلامی از هیچ جنایت و توطئه‌ای دست برنخواهند داشت (همان، ج ۱۹، ص. ۲۸). معمار کبیر انقلاب اسلامی با متوجه‌دانستن خطر اسرائیل نسبت به همه‌ی خاورمیانه و سرزمین‌های اسلامی معتقد بود که قراردادن اسرائیل در قلب کشورهای اسلامی تنها برای سرکوبی عرب‌ها نیست، بلکه هدف اساسی سیطره‌ی صهیونیسم بر کشورهای اسلامی است که برای مقابله با این خطر، فداکاری، پایداری و اتحاد دولت‌های اسلامی باید مورد توجه قرار گیرد (همان، ج ۳، ص. ۲). ایشان در پاسخ به سوالی در خصوص مبارزه‌ی مردم فلسطین و تامین بخشی از نفت اسرائیل از سوی ایران پیش از انقلاب اسلامی، یکی از علل قیام مردم مسلمان ایران علیه شاه را حمایت بی‌دریغ او از اسرائیل عنوان می‌کند و به انتقاد شدید از

حکومت پهلوی در این خصوص می‌پردازد (همان، ج ۵، ص. ۱۳۹). امام خمینی با انتقاد از مسلمانان و همچنین سران کشورهای اسلامی نسبت به بی‌توجهی به مسأله‌ی فلسطین از آن‌ها می‌خواهد که اختلافات داخلی را کنار بگذارند و به‌سوی اسلام و اهداف عالی‌هی آن گرایش پیدا کنند تا اسیر و ذلیل استعمار نشوند (همان، ج ۲، ص. ۳۲۳).

پس از امضای قرارداد صلح کمپ دیوید میان مصر و اسرائیل در سال ۱۹۷۸، امام خمینی ضمن محکوم کردن این قرارداد، این اقدام را از سوی مصر، خیانت به اسلام دانست و برهمن اساس، پس از انقلاب اسلامی دستور داد روابط میان ایران و مصر قطع شود (همان، ج ۱۱، ص. ۷۹ و همان، ج ۷، ص. ۱۶۸). ایشان اساساً مذاکره با اسرائیل را مذاکره‌ای بی‌نتیجه می‌دانست (همان، ج ۳، ص. ۳۵۸).

آیت‌الله خامنه‌ای نیز با اشاره به مذاکرات صلح میان تشکیلات خودگردان فلسطین و اسرائیل، آن را از زشت‌ترین فریب‌ها و ترفندهای اسرائیلی‌ها عنوان کرده و فرمودند: «خیانت این کسانی که به‌نام فلسطینی‌ها این کار را انجام می‌دهند، از همه‌ی خیانت‌هایی که تا امروز به فلسطین شده، زشت‌تر و سهمگین‌تر و بدتر است». ایشان مذاکره با اسرائیل را به این دلیل که غاصب است، از اساس بی‌معنی دانسته و معتقدند تنها راه‌حل مسأله‌ی خاورمیانه، انحلال و زوال دولت صهیونیستی است (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۷۸).

امام خمینی آزاد کردن قدس را به‌عنوان بخشی از سرزمین‌های اسلامی، تکلیف همه‌ی مسلمانان عنوان می‌کرد و نسبت به از بین رفتن «شر این جرثومه فساد [اسرائیل]» از سر بلاد اسلامی ابراز امیدواری می‌نمود (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۵، ص. ۱۸۶). ایشان اعلام می‌کرد که جمهوری اسلامی دست خود را به سوی کشورهای عربی، که به مبارزات خود علیه اسرائیل ادامه می‌دهند، دراز کرده و همیشه پشتیبان آنان در مقابل اسرائیل و خواهان وحدت آن‌ها بوده است (همان، ج ۴، ص. ۴۴۱). ایشان وظیفه‌ی هر فرد مسلمانی را همانند وظیفه‌ی مردم فلسطین براساس این که «المسلمون ید واحدة علی من سواهم یسعی بدمتهم ادناهم» مسئولیتی عمومی و واحد می‌دانستند که در مقابل هر که جز آنان است، ایستادگی می‌کنند (همان، ج ۲، ص. ۲۰۱). امام خمینی در مورد چگونگی انجام این وظیفه معتقد بودند ملت اسلام به حکم وظیفه‌ی انسانی و اخوت و طبق موازین عقلی و اسلامی موظفاند که در راه ریشه‌کن کردن این گماشته‌ی استعمار (اسرائیل) از هیچ فداکاری‌ای دریغ نورزند و با کمک‌های مادی و معنوی و نیز با ارسال خون، دارو، اسلحه و آذوقه، برادران خود را که در جبهه‌ی جنگ هستند، یاری کنند (همان، ج ۲، ص. ۴۶۲). همچنین در





مورد پشتیبانی از همه‌ی مستضعفان می‌فرمودند ما باید از مستضعفین جهان پشتیبانی کنیم ... زیرا اسلام پشتیبان تمام مستضعفین جهان است (همان، ج ۱۲، ص. ۲۰۲).

آیت‌الله خامنه‌ای (۱۳۷۸) نیز با اشاره به این‌که توجه به مسأله‌ی فلسطین از لحاظ اسلامی برای همه‌ی مسلمانان یک مسأله‌ی اساسی و یک فریضه است، می‌فرماید:

همه‌ی علمای شیعه، سنی، گذشته و قدما تصریح دارند که اگر بخشی از میهن اسلامی در تصرف دشمنان اسلام قرار گرفت، این جا وظیفه‌ی همه است که دفاع کنند تا بتوانند سرزمین‌های غصب‌شده را برگردانند. هر کس هرطور می‌تواند، به هر کیفیتی که می‌تواند، در قبال مسأله‌ی فلسطین وظیفه دارد.

در مجموع می‌توان دیدگاه امام خمینی و آیت‌الله خامنه‌ای در قبال اسرائیل را دیدگاهی قاطع، سازش ناپذیر و نافی موجودیت اسرائیل ارزیابی کرد. امام خمینی درباره‌ی مسأله‌ی فلسطین ضمن تاکید بر وحدت امت اسلامی، خواستار حمایت همه‌ی مسلمانان از مردم فلسطین بود تا این‌گونه با اسلام‌ستیزی و توطئه‌ی اسرائیل علیه مسلمانان مقابله شود. در چنین وضعیت و زبانی است که عدم مشروعیت اسرائیل و مقاومت در برابر هرگونه تلاش نسبت به عادی‌سازی، شکل‌گیری اسرائیل در کانون توجه رهبران و سیاست‌گذاران سیاست خارجی جمهوری اسلامی قرار می‌گیرد و گفتمان محور مقاومت به‌عنوان گفتمان شکل‌دهنده به سیاست خارجی ایران در قبال مسأله‌ی فلسطین قلمداد می‌شود.

۳،۳،۲. سوره در گفتمان مقاومت

گفتمان محور مقاومت مبتنی بر عدم شناسایی مشروعیت اسرائیل و در تقابل با وضع موجود مناسبات در خاورمیانه، ایران را با سوریه و لبنان و گروه‌های مقاومت فلسطینی و عراق پس از صدام پیوند داده است. از جمله‌ی مهم‌ترین کنش‌گران این محور، سوریه است. نقش سوریه و اتحاد با این کشور به‌عنوان یکی از کشورهای خط مقدم تقابل با اسرائیل، در تقویت محور مقاومت همواره از موضوعات اولویت‌دار سیاست خارجی ایران پس از انقلاب اسلامی بوده است (حاجی یوسفی، ۱۳۸۲، ص. ۱۴۸). پس از انقلاب اسلامی، ایران و سوریه نسبت به مسائل منطقه‌ای به‌ویژه فلسطین، دیدگاه مشترکی پیدا کرده‌اند. درحالی‌که پس از آغاز روند صلح با اسرائیل از سال ۱۹۷۳، کشورهای بزرگ عربی مانند مصر و اردن وارد این روند شدند و سایر کشورهای عربی نیز به موضع انفعال در قبال اسرائیل گرفتار شدند، سوریه هم‌چنان از مواضع ایران در قبال حزب‌الله لبنان، گروه‌های



3

بازخوانی

مقیاسه‌ای

سطح تحلیل

سیاست

خارجی

در خاورمیانه...

مقاومت فلسطینی و عدم به رسمیت شناختن اسرائیل حمایت کرده و در این مسیر، اقدامات عملی قابل توجهی انجام داده است. پشتیبانی همه‌جانبه ایران از سوریه در برابر اقدامات رژیم صهیونیستی، زمینه‌ساز گسترش مناسبات دو کشور شد. توسعه‌ی این روابط به‌گونه‌ای بود که روابط ایران با هیچ یک از دولت‌های عربی به‌میزان روابط با سوریه، مهم و تعیین‌کننده نبوده است.

علاوه بر مساله‌ی فلسطین، اشتراکات دینی، مذهبی و اسلامی قابل توجه، دیدگاه‌ها و منافع ملی مشترک میان ایران و سوریه، دسترسی به موقعیت‌های مناسب ژئوپلیتیکی و حضور در مناطق استراتژیک خاورمیانه، باعث شده است دو کشور به‌نحوی عمق استراتژیک یک‌دیگر محسوب شوند (کتاب سبز سوریه، ۱۳۸۷، ص. ۹۸). اما در این میان، آن‌چه بیش از هر موضوع دیگری دو کشور را به‌عنوان اعضای محور مقاومت به یک‌دیگر پیوند زده، مساله‌ی فلسطین بوده است. این مساله در روابط تهران و دمشق تا آن‌جا اهمیت پیدا کرده است که بشار اسد تنها در شرایطی امکان فاصله‌افتادن میان سوریه و ایران را محتمل می‌داند که تهران از اسرائیل حمایت کند (نطاق‌پور و بشارتی، ۱۳۹۰، ص. ۱۰۰). از دیگر اقدامات سوریه که هم‌سو با محور مقاومت و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بوده، می‌توان به میزبانی رهبران حماس، موافقت با ایجاد دفتر مرکزی این گروه در سوریه، حمایت از گروه‌های مقاومت در جریان جنگ‌های ۲۲ روزه و ۳۳ روزه اشاره کرد (پورحسن، ۱۳۹۱، ص. ۱۹).

بر اساس آن‌چه گفته شد، آن‌چه سوریه را برای جمهوری اسلامی ایران واجد اهمیت قابل توجهی کرده است، اشتراک دیدگاه‌ها و مواضع در قابل موجودیت اسرائیل و هم‌جواری آن با مناطق فلسطینی از یک‌سو، و ایفای نقش در محور مقاومت به‌عنوان حلقه‌ی وصل با لبنان و گروه‌های مقاومت فلسطینی است. بدین ترتیب، سقوط دولت اسد می‌تواند زمینه‌ساز تضعیف محور مقاومت تلقی شود. از همین رو پس از بحران سوریه در سال ۲۰۱۱، ایران نیز تلاش می‌کند تا از دمشق به‌عنوان عضو کلیدی محور مقاومت، حلقه‌ی وصل سایر اعضا به یک‌دیگر و تنها پایگاه برون‌مرزی ایران در تاثیرگذاری بر جهان عرب حمایت کند و نقش فعالی را در این بحران به‌عهده بگیرد.

از جمله‌ی مفاهیم مورد توجه در نظریه‌ی گفتمان لاکلا و موف، «غیریت‌سازی» است. در مساله‌ی فلسطین، در مقابل گفتمان محور مقاومت، گفتمان سازش (صلح) و عادی‌سازی روابط با اسرائیل قرار می‌گیرد. پس از جنگ‌های چهارگانه‌ی اعراب با



اسرائیل، کشورهای عربی عموماً به سمت صلح با اسرائیل حرکت کرده‌اند. در چنین شرایطی، وجود بحران بی‌ثبات‌سازی سوریه، به‌عنوان کلیدی‌ترین حلقه‌ی محور مقاومت اسلامی و عمق استراتژیک و یکی از مهم‌ترین بخش‌های راهبردی مهار جمهوری اسلامی ایران، در واقع هدفی جز برقراری توازن بین محورها و تضعیف نقش و جایگاه ایران را دنبال نمی‌کند. در این اثنا، اگر ایران قادر به حفظ نظام بشار اسد باشد، چنین وضعیتی به‌معنای پیروزی استراتژیک ایران و شکست بازیگران عرب گفتمان سازش خواهد بود. به‌همین علت این کشورها بیش‌تر سعی در طولانی‌شدن بحران و افزایش قدرت مخالفان می‌کنند (آدمی و کشاورز مقدم، ۱۳۹۴، ص. ۸).

در مجموع می‌توان گفت، بحران سوریه به محل تلاقی «گفتمان محور مقاومت» به‌رهبری ایران، و «گفتمان سازش» با مشارکت و کشورهای محافظه‌کار عربی به‌رهبری عربستان تبدیل شده است؛ شکست یکی در این جنگ نیابتی، به‌معنای پیروزی دیگری خواهد بود. برای ایران، از دست‌رفتن سوریه به‌عنوان عضو کانونی گفتمان محور مقاومت، به‌معنای تزلزل در این جبهه خواهد بود؛ به‌گونه‌ای که تهدیدی مستقیم برای قدرت و نفوذ ایران در سطح منطقه تلقی خواهد شد. چالش‌های منطقه‌ای ایران، از جمله: رقابت‌های ایران با عربستان و ترکیه، مساله‌ی بحران یمن و تحولات بحرین، حضور نیروها و جریان‌های سلفی تندرو در سوریه، و مساله‌ی فلسطین و نقش سوریه به‌عنوان حلقه‌ی اتصال ایران به حزب‌الله و گروه‌های مقاومت فلسطینی، تلاش برای حفظ و تثبیت گفتمان محور مقاومت را از اهمیت قابل توجهی برخوردار می‌کند.

نتیجه

در این پژوهش به‌صورت تطبیقی به تحولات نظری میان نظریات روابط بین‌الملل در عرصه‌ی تحلیل سیاست خارجی، با مطالعه‌ی موردی خاورمیانه، پرداخته شد. امکانات و نارسایی‌های نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل در تحلیل سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه و تحولات این منطقه، به‌ویژه در دو دهه‌ی اخیر، تغییراتی را در حوزه‌ی نظریه‌پردازی و رواج نظریه‌های معنایی از جمله‌ی نظریات پساساختارگرایانه و به‌صورت خاص تحلیل گفتمان در حوزه‌ی مطالعات روابط بین‌الملل، ایجاد کرده است؛ نظریاتی که با تاکید بر اهمیت هویت و عناصر زبانی و گفتمانی، در شکل‌گیری سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه، امکانات جدیدی برای تحلیل سیاست خارجی این کشورها

به لحاظ نظری فراهم کرده‌اند. این نظریات با توجه به چگونگی ساخته شدن معنا و شکل‌گیری آن در درون گفتمان‌ها و همچنین اهمیت عناصر ذهنی و معنایی در سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه، بیش از نظریات جریان اصلی می‌توانند چگونگی امکان‌پذیری نگرش‌ها، جهت‌گیری‌های خاص و متفاوت کشورهای خاورمیانه در یک موضوع را توضیح دهند.

پس ساختارگرایی و تحلیل گفتمان از زاویه‌ی چگونگی برساخته شدن گفتمان، نقش گفتمان، هویت، برساختن خود و دیگری و همچنین شکل‌دادن به معنای تحولات بیرونی، به تجزیه و تحلیل سیاست خارجی می‌پردازد. بر این اساس، در تحلیل سیاست خارجی و چگونگی شکل گرفتن گفتمان حاکم بر آن، از یک سو ابزارهای تحلیل متن که در نظریه‌ی فرکلاف برجستگی دارد، به کار می‌آید، و از سوی دیگر نظریه‌ی لاکلا و موف می‌تواند نشان دهد که چگونه سیاست خارجی یک دولت، تحت تاثیر گفتمان، هژمون شده، برداشت و تلقی‌اش از تحولات و وقایع بیرونی شکل می‌گیرد و به دنبال آن، جهت‌گیری سیاست خارجی آن دولت بروز و ظهور می‌کند. نظریه‌ی گفتمان لاکلا و موف می‌تواند برای توضیح چگونگی ظهور، استمرار و افول گفتمان‌ها و به دنبال آن، سیاست خارجی دولت‌ها به کار آید.

از دیگر امکانات نظریه‌های معنایی، و به صورت مشخص، تحلیل گفتمان، امکانی است که این نظریات برای چگونگی معناکردن جهان بیرونی و فهم‌های متفاوت دولت‌ها و تصمیم‌گیران برای محقق فراهم می‌کنند. بر این اساس، پژوهش‌گر سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه می‌تواند با استفاده از تحلیل گفتمان، امکان فهم و توضیح تلقی متفاوت کشورهای خاورمیانه را نسبت به پدیده‌هایی چون دولت-ملت، منافع ملی و نظام بین‌الملل به دست آورد. با پذیرش امکان چنین تلقی‌های متفاوتی نمی‌توان انتظار داشت که تمامی دولت‌ها، هویت، منافع یکسان، ثابت و لایتغیر و فهم مشابهی نسبت به موضوعات بین‌المللی داشته باشند. این مورد موضوعی است که امکان پذیرش و فهم آن در نظریه‌های جریان اصلی بعید به نظر می‌رسد. علاوه بر جنبه‌ی نظری، تحولات خاورمیانه و سیاست خارجی کشورهای درون آن، به لحاظ عملی مواجهه با مسائلی بوده‌اند که نظریه‌های جریان اصلی با وجود برخی توانمندی‌ها و مفیدبودن‌هایشان در این حوزه، در توضیح آن‌ها چندان کامیاب نبوده‌اند. از جمله در خصوص روابط ایران و عربستان، ایران و ترکیه، روابط عربستان و قطر و بحرین و امارات، رابطه‌ی ایران و اسرائیل، رابطه‌ی ایران



و آمریکا و یا سیاست خارجی دولت سوریه یا دولت عراق در زمان صدام و هم‌چنین سیاست خارجی ایران و عربستان در قبال بحران سوریه. براین اساس توضیح داده شد که نظریه‌های گفتمانی چگونه با وجود امکاناتی که به لحاظ نظری در اختیار دارند، می‌توانند در تحلیل مسائل عملی و تحولات خاورمیانه، نقش مفیدتری ایفا کنند و امکان پیش‌بینی تحولات آینده را بهتر از نظریه‌های جریان اصلی فراهم کنند.



منابع

- آدمی، ع. و کشاورز مقدم، ا. (۱۳۹۴). جایگاه مجموعه امنیتی محور مقاومت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. در *مطالعات سیاسی جهان اسلام*، شماره ۱۴، صص. ۱-۱۹.
- اکبری، ح. (۱۳۸۸). پدیده‌ی مقاومت، بسترساز اعمال قدرت فراملی جمهوری اسلامی ایران. در *سیاست دفاعی*، شماره ۶۶، صص. ۱۵۱-۱۹۳.
- پورحسن، ن. (۱۳۹۱). آثار بحران سوریه بر مساله فلسطین. در *مطالعات فلسطین*، شماره ۱۸، صص. ۷-۳۶.
- تاجیک، م. ر. (۱۳۷۹). *گفتمان و تحلیل گفتمانی*. تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان.
- حاجی یوسفی، ا. م. و ذاکری، م. (۱۳۹۶). شناسایی حداکثری و منازعات بازفرجام خاورمیانه: یک مدل نظری. در *پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، شماره ۲۴، صص. ۷۹-۱۰۸.
- حاجی یوسفی، ا. م. (۱۳۸۲). *ایران و رژیم صهیونیستی؛ از همکاری تا منازعه*. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام.
- حسینی‌زاده، م. (۱۳۸۳). نظریه‌ی گفتمان و تحلیل سیاسی. در *علوم سیاسی*، شماره ۲۸، صص. ۱۸۱-۲۱۲.
- حق‌پناه، ج. (۱۳۹۰). هویت و سیاست خارجی در خاورمیانه. در *سیاست*، شماره ۱۷، صص. ۸۱-۹۶.
- حقیقت، ص. (۱۳۹۴). *روشن‌شناسی علوم سیاسی*. قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- خامنه‌ای، ع. (۱۳۷۸). *بیانات در خطبه‌های نماز جمعه*.
- خمینی، ر. (۱۳۷۰). *صحیفه نور*. تهران: مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- قهرمان‌پور، ر. (۱۳۹۴). *هویت و سیاست خارجی در ایران و خاورمیانه*. تهران: انتشارات روزنه.
- کامل‌السید، م. (۱۳۸۹). *مشروعیت و امنیت در کشورهای عربی*. در: ل. ج. مارتین. *چهره جدید امنیت در خاورمیانه*. (ق. نصری، مترجم). تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام و پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کتاب سبز سوریه. (۱۳۸۷). تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- مشیرزاده، ح. (۱۳۸۸). *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*. تهران: انتشارات سمت.





- مشیرزاده، ح. (۱۳۹۳). رویکردهای معنایی در روابط بین‌الملل و تاثیر آنها در تحلیل سیاست خارجی. در *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، شماره ۳۸، صص. ۴۹-۸۵.
- مقدم دیمه، ع.ر. (۱۳۹۱). هویت و سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه در قبال اسرائیل. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد. دانشگاه تهران.
- مقدم دیمه، ع.ر. (۱۳۹۲). هویت و سیاست خارجی مصر در قبال اسرائیل. در *مطالعات خاورمیانه*، شماره ۴، صص. ۹۹-۱۲۴.
- نصرالله، ح. (۱۳۹۱). ایران، سوریه، لبنان و فلسطین (محور مقاومت): آماج مقاومت جهانی. در *نسیم قدس*، شماره ۲۴-۲۵.
- نطاق پور، م. و بشارتی، م.ر. (۱۳۹۰). علل همگرایی بین ایران و سوریه و تاثیر آن بر امنیت سیاسی جمهوری اسلامی ایران. در *مطالعات دفاعی و امنیتی*، شماره ۶۳، صص. ۸۵-۱۱۱.
- هینه بوش، ر. (۱۳۸۶). سیاست هویت در روابط بین‌الملل. (ع. گل محمدی، مترجم). در: *کتاب روابط بین‌المللی خاورمیانه*. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ون دایک، ت.ا. (۱۳۸۲). *مطالعاتی در تحلیل گفتمان*. (گروه مترجمان، مترجم). تهران: دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها.
- یورگنسن، م. و فیلیس، ل. (۱۳۹۲). *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*. (ه. جلیلی، مترجم). تهران: نشر نی.
- Doty, R.L. (1993). Foreign Policy as Social Construction: A post Positivist Analysis of US Counterinsurgency Policy in the Philippines. In: *International Studies Quarterly*, Vol. 37, pp. 297-320.
- Hansen, L. (2006). *Security as Practice: Discourse Analysis and the Bosnian War*. Taylor & Francis e-Library: Routledge.
- Hansen, L. (2012). Discourse Analysis, Post-Structuralism, and Foreign Policy. In: S. Smith, A. Hadfield & T. Dunne. (eds). *Foreign Policy: Theories, Actors, Cases*. Oxford: Oxford University Press.
- Houghton, D.P. (2007). Reinvigorating the Study of Foreign Policy Decision Making: Towards a Constructivist Approach. In: *Foreign Policy Analysis*, 3(1), pp. 24-45.
- Hudson, V.M. (2002). Foreign Policy Decision-Making. In: Snyder, R. Bruck & H. Sapin, *Foreign Policy Decision-Making; A Touchstone for International Relations Theory in the Twenty-First Century*. Newyork: Palgrave Macmillan. pp. 1-20.

- Kubalkova, V. (2001). A Constructivist Premier. In: Vandulka Kubalkova. (ed). *Foreign Policy in a Constructed World*. New York and London: M.E. Sharpe.
- Telhami, S. & Barnentt, M. (2002). *Identity and Foreign Policy in the Middle East*. London: Cornell University Press.
- Wendt, A. (1999). *Social Theory of International Relations*. London: Cambridge University Press.





سال بیست و سوم / شماره نود و یکم / پاییز ۱۳۹۹

References

- Adam, A. And Moghaddam Farmer, A. (1394). The position of the security axis of the resistance in the foreign policy of the Islamic Republic of Iran. *Political Studies of the Islamic World*, (14), p. 1-19.
- Akbari, H. (1388). The phenomenon of resistance, the bedrock of the exercise of transnational power by the Islamic Republic of Iran. In *Defense Policy*, No. 66, p. 151-193.
- Ayatollah Khamenei. (1378). Statements in Friday prayer sermons.
- Ayatollah Khomeini. (1389). *Sahifa-ye Nur*. Tehran: Center for Cultural Documents of the Islamic Revolution.
- Doty, R.L. (1993). Foreign Policy as Social Construction: A post Positivist Analysis of US Counterinsurgency Policy in the Philippines. In: *International Studies Quarterly*, Vol. 37, pp. 297-320.
- Ghahramanpour, R. (1394). Identity and foreign policy in Iran and the Middle East. Tehran: Rozaneh Publications.
- Haji Yousefi, A. M. (1382). Iran and the Zionist regime; From cooperation to conflict. Tehran: Imam Sadiq University Press.
- Haji Yousefi, A.M., & Zakeri, M. (1396). Maximum Identification and Reconstruction Conflicts in the Middle East: A Theoretical Model. In *International Relations Research*, No. 24, p. 79-108.
- Hansen, L. (2006). *Security as Practice: Discourse Analysis and the Bosnian War*. Taylor & Francis e-Library: Routledge.
- Hansen, L. (2012). *Discourse Analysis, Post-Structuralism, and Foreign Policy*. In: S. Smith, A. Hadfield & T. Dunne. (eds). *Foreign Policy: Theories, Actors, Cases*. Oxford: Oxford University Press.
- Heine Bush, r. (1386). Identity Policy in International Relations. (A. Golmohammadi, Trans.). In: *Middle East International Relations*. Tehran: Office of Political and International Studies.
- Houghton, D.P. (2007). Reinvigorating the Study of Foreign Policy Decision Making: Towards a Constructivist Approach. In: *Foreign Policy Analysis*, 3(1), pp. 24-45.
- Hudson, V.M. (2002). Foreign Policy Decision-Making. In: Snyder, R. Bruck & H. Sapin, *Foreign Policy Decision-Making; A Touchstone for International Relations Theory in the Twenty-First Century*. Newyork: Palgrave Macmillan. pp. 1-20.
- Husseinizadeh, M. (1383). Theory of discourse and political analysis. In *Political Science*, No. 28, p. 181-212.
- Jurgensen, M., & Phillips, L. (1392). *Theory and method in discourse analysis*. (H. Jalili, translator). Tehran: Ney Publishing.
- Kamel Al-Sayed, M. (1389). Legitimacy and security in Arab countries. L. J Martin. *The new face of security in the Middle East*. (Q. Nasri, Trans.). Tehran: Imam Sadegh (AS) University Press and Strategic Studies Research Institute.





- Kubalkova, V. (2001). A Constructivist Premier. In: Vandulka Kubalkova. (ed). Foreign Policy in a Constructed World. New York and London: M.E. Sharpe.
- Moghaddam Deime, A. R. (1391). Identity and foreign policy of Middle Eastern countries towards Israel. Master Thesis. University of Tehran.
- Moghaddam Deime, A. R. (1392). Egyptian identity and foreign policy towards Israel. In Middle East Studies, No. 4, p. 99-124.
- Mushirzadeh, H. (1388). Evolution in theories of international relations. Tehran: Samat Publications.
- Mushirzadeh, H. (1393). Semantic approaches in international relations and their impact on foreign policy analysis. In Political and International Approaches, No. 38, p. 49-85.
- Nasrallah, H. (1391). Iran, Syria, Lebanon and Palestine (axis of resistance): the target of global resistance. In Nasim Quds, No. 24-25.
- Nataqpour, M. And evangelist, M.R. (1390). Causes of convergence between Iran and Syria and its impact on the political security of the Islamic Republic of Iran. In Defense and Security Studies, No. 63, p. 85-111.
- Pourhassan, N. (1391). The effects of the Syrian crisis on the issue of Palestine. In Palestinian Studies, No. 18, p. 7-36.
- Right of refuge, c. (1390). Identity and Foreign Policy in the Middle East. Politics, (17), p. 81-96.
- Syrian Green Book. (1387). Tehran: Office of Political and International Studies, Ministry of Foreign Affairs.
- Tajik, M.R. (1379). Discourse and Discourse Analysis. Tehran: Farhang Gofman Publications.
- Telhami, S. & Barnentt, M. (2002). Identity and Foreign Policy in the Middle East. London: Cornell University Press.
- The truth, p. (1394). Methodology of Political Science. Qom: Mofid University Press.
- Van Dyke, T.A. (1382). Studies in discourse analysis. (Group of translators, translator). Tehran: Office of Media Studies and Development.
- Wendt, A. (1999). Social Theory of International Relations. London: Cambridge University Press.